

## نقل به معنا در روایات؛ ملاک‌ها و شاخص‌های تشخیص

محمد شریفی (دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران)

m.sharifi@umz.ac.ir

طاهره کریمی (دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران)

Taheri.atefe20@yahoo.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵)

### چکیده

نقل به معنا، در برابر نقل به لفظ، نقل معنای کلام، بدون تکیه بر عین الفاظ کلام گوینده است. بیشتر روایاتی که به دست ما رسیده، از همین دسته‌اند. به این معنا که معصوم علیه السلام سخنی را بیان فرموده، راوی یا راویان متعدد، پس از مدتی، با توجه به توانمندی خود، در درک و فهم معنای کلام، در بیشتر موارد، لفظ یا الفاظ معصوم علیه السلام را با لفظ یا الفاظی هم‌معنا، از سوی خود جایگزین کرده‌اند؛ یعنی به جای الفاظ کلام معصوم علیه السلام، معنای کلام ایشان را به دیگران منتقل کرده‌اند که این خود به دو صورت متصور است: به صورت غیر عمدی که به میزان دقت و ضبط راوی بر می‌گردد و به صورت عمدی به گونه‌ای که راوی از روی اختیار و بر اساس توانمندی خود در درک و فهم معنای کلام، الفاظ حدیث را جایگزین می‌کرده است. به چنین روایاتی، روایات نقل به معنا گفته می‌شود. به دیگر سخن، روایات نقل به معنا، در واقع بخشی از روایات مشابه با موضوع یکسان‌اند که اطمینان به صدور آن‌ها از یک معصوم علیه السلام در یک مجلس حاصل می‌شود. چنین روایاتی برخی منقول از یک راوی از اصحاب مباشر و بنام ایشان‌اند، برخی از راویان متعددی که گاهی مستقیماً و در مواردی با واسطه از ایشان نقل شده‌اند که با توجه به اتحاد یا اختلافشان در راوی، می‌توان آن‌ها را در دو قسم کلی جای داد؛ قسم اول در هر سه مؤلفه موضوع، مروی عنه و راوی، وحدت دارند. قسم دوم در دو مؤلفه اول، متحد و در سومی مختلف‌اند. پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی، از روایات هم‌نوع با فرض مذکور، عواملی را به عنوان شاخصه‌های تشخیص نقل به معنا، پیش روی محققان نهاده است. نتیجه این‌که اختلاف در جزئیات خبر یک واقعه خارجی، وجود رکاکت لفظی یا معنوی در کلام معصوم علیه السلام، مخالفت با نصوص قطعی اعم از قرآن، سنت و تاریخ، ادراج در متن حدیث از سوی راوی جهت تفسیر و توضیح سخن امام علیه السلام، وجود راوی نقل به معنا کننده در سند، تلخیص نادرست روایات، تبدیل روایات مرسل به مسند از سوی راویان و عرضه روایات بر معصوم علیه السلام، از مهم‌ترین شاخصه‌های تشخیص نقل به معنا در روایات‌اند.

کلیدواژه‌ها: نقل به معنا، نقل به لفظ، تلخیص حدیث، تطبیح حدیث، ادراج در حدیث.



## بیان مسئله

نقل به معنا، در مقابل نقل به لفظ، پدیده‌ای است که در تاریخ حدیث واقع شد و موجب تغییر در معنا و مراد معصوم علیه السلام از کلامشان گردید و از آفات مهم در حوزه حدیث است. در متن بسیاری از روایات، اختلاف (صدر، ۱۴۱۷: ۳۲/۷) و نیز اضطراب و تشویش به وجود آورده، به طوری که گاهی فهم حدیث را دشوار کرده؛ تحریف یا تصحیف الفاظ روایات را موجب شده (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳۵۲/۱۴ و ۹۶/۱۶ و ۱۹۹/۸) به‌ویژه با اختلال در معنای احادیث، آنها را دچار تعارض نموده و گاهی هم سبب کمتر شدن تعداد گزارش‌ها در خبر متواتر شده است. بنابراین، در تشخیص این مسئله که احادیث، همان کلمات و عباراتی هستند که از معصوم علیه السلام صادر شده یا این که نقل معنا شده‌اند، به ملاک‌هایی نیاز است. برای یافتن این ملاک‌ها، باید روایات وارده از معصومان علیهم السلام را به‌دقت بررسی کرد و نقل‌های متعدد در یک موضوع را گرد آورد و به الفاظ و عبارات آن توجه نمود.

برای این کار، نخست باید دنبال اتحاد دو یا چند روایت در یک موضوع و بعد معصومی که از ایشان نقل شده و در پایان، راوی از معصوم علیه السلام بود. اگر آن راوی که مستقیماً روایت را از امام دریافت کرده و به اصطلاح از اصحاب خاص و مباشر امام علیه السلام و اهل فهم روایت بوده است، و نیز اهل ضبط و ثبت و همیشه مقید به کتابت، توانمند در لغت عرب و آگاه به مصالح شرعی موجود در کلام معصوم علیه السلام بوده، احتمال نقل به معنا از سوی وی ضعیف است و انعطاف در نقل معنای احادیث به طبقات بعدی بر می‌گردد. اگر چنین نباشد، خود وی، کلام را برای راوی بعدی نقل به معنا نموده است. لذا اگر تفاوت معنایی در عبارات مختلف، موجب پیدایش حدیث جدیدی، به لحاظ معنا نشده و تنها در ظاهر متفاوت به نظر می‌رسند، یا تظاهر به تعارض دارند، آن احادیث، از مقوله نقل به معناست. این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که: برای تشخیص روایات نقل معنا - از اصل آن یا حکم به این که از موارد نقل به معنا هست یا خیر - چه شاخص‌هایی را باید در نظر گرفت تا میزان برای ارزیابی روایات باشد؟ همچنین ملاک‌ها و معیارهای تشخیص روایت نقل به معنای نادرست از نقل به معنای درست کدام است؟ تا به‌واسطه این ملاک‌ها، بتوان در تعارض بین اخبار یا قضاوت و داوری درباره کلام صادره از معصومان علیهم السلام، زمانی که چند روایت در یک موضوع وارد شده، به راحتی این روایات را تمییز داد؛ اگر چه نتوان، روایت نقل به لفظ را از نقل به معنا تشخیص داد.

لذا با توجه به فراوانی وقوع نقل معنا، ابعاد مهم این مسئله و پیامدهای حاصل از آن، باید به دنبال تشخیص وقوع نقل معنا و معرفی شاخص‌های آن بود. به همین جهت، این مقاله به بررسی این موضوع پرداخته است. هر چند در اصل وقوع و آثار و ابعاد آن، پژوهش‌هایی صورت گرفته (مهریزی، ۱۳۷۵: ۳۹-۵۶؛ دلبری، ۱۳۸۹: ۵۹-۹۲؛ پاکتچی، ۱۳۹۴: ۳۰-۵۲۹)؛ ولی درباره موضوع این مقاله - که هدفش گردآوری شاخص‌هاست -، کار منسجم و جامعی صورت نگرفته و در این زمینه، اثری مکتوب دیده نشده است.

### تعریف شاخص و ملاک

مراد از شاخص یا ملاک، مؤلفه‌ای است که ما را در تشخیص دقیق چیزی یاری دهد. برای تشخیص روایات نقل به معنا، با دوگروه مؤلفه‌ها روبه‌رو هستیم: مؤلفه‌های عمومی و کلی که به آن شاخص و ملاک کلی گفته می‌شود که این مؤلفه‌های کلی، زیرشاخه‌هایی دارند که آن‌ها، شاخص‌های جزئی تشخیص نقل به معنایند. در این مقاله، بررسی احادیث، با محوریت آن دسته از احادیثی انجام گرفته که معنای واحد را با الفاظ مختلفی، به چند صورت، گزارش کرده‌اند، در حالی که از سوی یک امام علیه السلام و یک راوی از اصحاب بنام امام علیه السلام نقل شده‌اند. لذا در یک تقسیم‌بندی کلی، این روایات را می‌توان با توجه به اتحاد یا اختلاف آن‌ها نسبت به هم در سه عنصر: موضوع، مروی عنه و راوی در دو قسم اصلی جای داد و در ذیل آن، شاخص‌ها و ملاک‌های مربوط به هر دسته را گزارش کرد. به دلیل گستردگی بحث و حجم زیاد مطالب، این شاخص‌ها، دست کم باید در دو مقاله و به صورت پیاپی ارائه شود. روایات مورد بررسی در این مقاله، روایاتی هستند که در هر سه مؤلفه موضوع، راوی و مروی عنه، وحدت دارند.

#### وحدت روایات در موضوع، مروی عنه و راوی

هر چند بسیاری از روایات، در مجموعه‌ی روایی فریقین، مشابه و هم معنا هستند، ولی همه روایات مشابه در این قسم جای نمی‌گیرند؛ زیرا وجود تشابه روایات با هم، نشانه اتحاد آن‌ها در صدور نیست. چه بسا روایات فراوانی از چند معصوم علیهم السلام در یک مسئله و موضوع وارد شده که محل بحث این مقاله نیست؛ بلکه قید وحدت در «مروی عنه» می‌رساند که صدور این روایات هم موضوع، از یک معصوم علیه السلام و در یک مجلس بوده و نقل مستقلی نبوده که دو یا چند روایت



باشند، بلکه نقل به معنا از سوی راویان بعدی، سبب تعدد آنها شده است. از روایات این قسم با توجه به اختلافشان، می توان شاخص های زیر را معرفی نمود.

## ۲۰۱. مخالفت با قرآن و سنت متواتر و قطعی

یکی از موارد دستیابی به حدیث صحیح در حوزه نقل به معنا، عرضه آن بر قرآن است. سنت عملی و واقعی نیز - نه سنت قولی و محکی - از دیگر منابع معتبر، برای عرضه روایات است. لذا گاهی دو یا چند روایت در یک موضوع از یک مروی عنه و راوی، وارد شده که برخی از آنها با قرآن یا سنت قطعی و یا با هر دو مخالف است. چنین اتفاقی، نتیجه بی توجهی در نقل به معنای روایت است. در این بحث به دلیل ضیق مقاله، به روایاتی استناد می شود که با قرآن و نیز با سنت عملی رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفاند. مثلاً درباره لزوم دادن مهریه زن و ساقط نشدن آن در هر صورت، چهار روایت از امام صادق علیه السلام از چهار طریق وارد شده که کلینی در باب «الرَّجُلُ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَدْخُلُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُعْطِيَهَا شَيْئاً»، سه روایت را از عبدالحمید بن عوَّاض طائی با اختلاف در الفاظ نقل کرده است. در نقل اول چنین آمده است:

... عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَوَّاضٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ، أَيُصْلِحُ لِي أَنْ أُوْفِعَهَا وَلَمْ أَنْقُدْهَا مِنْ مَهْرِهَا شَيْئاً؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِنَّمَا هُوَ ذَيْنٌ عَلَيْكَ» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۰/۸۰۴؛ همین روایت با سند دیگری از عبد الحمید بن عوَّاض، با مقدم کردن «امرأة»: طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۳۵۹؛ همو، ۱۳۶۳: ۳/۲۲۱؛ حرعاملی، ۱۴۰۹: ۲۱/۲۵۹)؛ ... عبدالحمید بن عوَّاض گفت: به امام صادق علیه السلام، عرض کرد: با زنی ازدواج بکنم، آیا شایسته است که من بخشی از مهریه اش را پرداخت نکرده باشم، با او همخوابگی کنم؟ حضرت فرمود: «بله؛ اما مهر، دینی بر ذمه مرد خواهد بود».

نقل دیگر را، از طریق دیگری از همین راوی، به این صورت آورده است:

... عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِي؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ وَأَدْخُلُ بِهَا وَلَا أُعْطِيهَا شَيْئاً؟ قَالَ: «نَعَمْ، يَكُونُ دِيناً لَهَا عَلَيْكَ» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۰/۸۰۵؛ همین روایت با جابه جایی «علیک لها»: طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۳۵۷؛ همو: ۲۲۲/۳؛ حرعاملی، ۱۴۰۹: ۷/۲۵۹)؛ عبد الحمید طائی می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا می شود با زنی ازدواج بکنم و آمیزش نمایم؛ ولی چیزی به او ندهم؟ فرمود: «بله، بدهی ای است که به عهده مرد است».



کلینی روایت سوم را از طریق سومی با عبارات افزون‌تری آورده است:  
 ... عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَوَاضِ الطَّائِي، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهَا فَيَدْخُلُ بِهَا. قَالَ: لَا بَأْسَ، إِنَّمَا هُوَ دَيْنٌ لَهَا عَلَيْهِ (کلینی، ۱۴۳۰: ۵/۴۱۴)؛  
 همین روایت با جابه‌جایی «لَهَا عَلَيْهِ»، به جای «عَلَيْهِ لَهَا»: طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۳۵۹؛ همو،  
 ۱۳۶۳: ۲/۲۲۱)؛ ... عبد الحمید بن عواض طائی گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی پرسیدم  
 که با زن ازدواج می‌کند، ولی چیزی ندارد که به او بدهد، و با او آمیزش می‌کند. فرمود:  
 «اشکالی ندارد. بدهی ای است که به ذمه مرد دارد».

صورت چهارم، روایتی است که در تهذیب شیخ طوسی دیده می‌شود:  
 ... عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِي، عَنِ عَبْدِ الْخَالِقِ. قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَدْخُلُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُعْطِيَهَا شَيْئًا. قَالَ: هُوَ دَيْنٌ عَلَيْهِ (همان؛ حر عاملی،  
 ۱۳۶۵: ۲۱/۲۶۰)؛ ... عبد الخالق گفت: از امام صادق علیه السلام، درباره مردی پرسیدم که با زن  
 ازدواج می‌کند، و پیش از پرداخت مهریه آمیزش می‌کند، فرمود: «بدهی ای است به عهده  
 مرد».

در صورت اخیر بر خلاف سه صورت پیشین، از امام استفتا نشده، بلکه به صورت جمله  
 خبری، گزارش شده و پاسخ امام، بیان شده است؛ یعنی راوی، ماجرای رخ داده را برای امام  
 مطرح و نظر امام را در این باره خواسته است. پاسخ امام علیه السلام این است که مهریه به صورت دین  
 بر عهده مرد است. لذا مفهوم موافق کلام امام علیه السلام این است که «اگر چنین اتفاقی افتاد، مهریه آن  
 زن، بر ذمه شوهر همچنان باقی است و با زفاف ساقط نخواهد شد» (بهبودی، ۱۳۷۸: ۲۹۰).  
 از نظر شیخ طوسی، آیه «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ» دلیل باقی بودن مهریه زن بر ذمه مرد، در  
 صورت آمیزش بدون پرداخت مهریه است. از نظر ایشان، از زمانی که «صدقات»، را «مهر»  
 نامیدند، خارج کردن آن [از ذمه]، بر مرد واجب شده است (طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۳۵۷-۳۵۸).  
 از این رو، بنابر گفته شیخ طوسی، اگر مرد، قبل از پرداخت مهر با زن آمیزش نماید، به سنت  
 عمل نکرده است؛ چرا که سنت، دادن بخشی از مهر یا تمام آن [قبل از دخول] است؛ لذا مهر  
 بر ذمه مرد باقی است و بر او واجب است که هر وقت زن آن را بخواهد، مهر را تسلیم وی نماید  
 (همان: ۳۵۸).

روایات پیشین، در سه صورت اول - که عبدالحمید طائی، به طور مستقل، سؤال خود را از امام در این باره پرسیده - به گونه‌ای نقل به معنا شده‌اند که خواهان فتوا از امام است و امام هم پاسخش بی‌اشکال بودن این کار است. در حالی که امام علیه السلام در پاسخ به گزارش از وقوع چنین عملی، در روایت عبدالخالق، آن را بی‌اشکال دانسته است، نه در مقام فتوا در پاسخ به استفتای راوی از ایشان.

از نظر بهبودی نیز روایت عبدالخالق، از امام صادق علیه السلام، به صورت «قضية فی الواقعة» وارد شده است؛ یعنی چنین اتفاقی افتاده و جواز دخول بدون تقدیم مهر، نه تنها مخالف فتوای قرآن، که مخالف دیگر روایات است (بهبودی، ۱۳۷۸: ۲۹۰).

### ۳. نامشخص بودن مرجع ضمیر در متن روایت

فقه‌ها و محدثان شیعی، روایت مضمرة را حدیثی دانسته‌اند که نام معصوم علیه السلام در آن ذکر نشده باشد و به اصطلاح، پیچیدگی‌ای در نام معصوم علیه السلام دیده شود و نامش مشخص نباشد. چنان‌که صدر، در تعریف حدیث مضمرة گفته است: «مضمرة، حدیثی است که نام معصوم علیه السلام، نیامده باشد و افزون بر آن، قرینه‌ای هم در جمله نباشد که منظور امام است و در اصطلاح، مضمرة این است که یکی از صحابی یا اصحاب ائمه بگوید: «سألته عن كذا و امرنی كذا» و امثال آن...»<sup>۱</sup> (صدر، بی تا: ۲۰۶). شیخ بهایی و مامقانی نیز برای مضمرة، نزدیک به همین معنا گفته‌اند (عاملی، ۱۳۹۶: ۴؛ مامقانی، ۱۴۱۱: ۱/۳۳۳). با این تعریف، می‌توان گفت که مراد از روایت مضمرة، دو صورت زیر است:

الف) مضمرة به روایتی گویند که راوی در پایان سند آن، به جای نام امام، به ضمیر «ه» اکتفا نماید (مامقانی، ۱۴۱۱: ۱/۳۳۲). مثل این که راوی گفته باشد: «سألته»، «سأل عنه»، «قلت له»، «عنه يقول»، «سمعته يقول»، «سمعته قال»، یا به صورت مجهولی «سئل عنه» یا

۱ - المضمرة ومنها مطوًى ذكر المعصوم علیه السلام مع عدم ذكر ما يدلُّ على أنه هو المراد. مضمرة فی الإصطلاح مثل أن يقول الصحابی أو أحد أصحاب الأئمة سألته عن كذا و امرنی بكذا و نحو ذلك، و هذا نوع من الحدیث غیر معروف عند الجمهور و استعمله أصحابنا للتقیة و قال والد المصنّف و هو مضعّف الحدیث لإحتمال أن يكون المراد غیر الإمام علیه السلام.

«قیل له»؛ ولی مرجع ضمیر نامشخص باشد. این نوع از مضمرة، چون از بحث نقل به معنا خارج است، در این جا، مراد نیست.

ب) گاهی نامشخص بودن مرجع ضمیر، مربوط به متن حدیث است. در این صورت، مراد از روایت مضمرة، این است که ضمائر به گونه‌ای آورده شود که تشخیص مرجع ضمیر دشوار گردد و صراحت در مطلب نداشته باشد و این، موجب ضعف در روایت شده و در برخی موارد، از نقل به معنا ناشی می‌شود. مثل روایت وارده در جوامع حدیثی شیعه از امام صادق علیه السلام که در شاخص قبلی به آن اشاره شده است:

... عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ وَ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «الْأُمُّ وَالْإِبْنَةُ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا» يَعْنِي إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، فَإِنَّهُ إِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ أُمَّهَا، وَإِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ ابْنَتَهَا (کلینی، ۱۴۳۰: ۸۲۵/۱۰؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۱۱۶۸ و ۲۷۳/۷؛ طوسی، ۱۳۶۳: ۵۷۲ و ۱۵۷/۳؛ حر عاملی، ۱۴۱۲: ۴۶۳/۲۰).

در حدیث مورد نظر، ضمیر «ها» در «بها»، مشخص نیست که به «أم» بر می‌گردد یا به «بنت»؛ زیرا به هرکدام از آن‌ها که برگردد، حکم نه یکسان، بلکه متفاوت می‌شود؛ لذا این کلام امام علیه السلام به دلیل عدم تعیین، حجت نخواهد بود؛ زیرا جایز است که ضمیر در «بها» به «أم» برگردد. در آن صورت، معنای روایت این می‌شود: اگر نسبت به مادر دخول صورت نگرفته باشد، مادر و دختر در حلیت یکسان‌اند (نجفی، ۱۹۸۱: ۳۵۱/۲۹).

هرچند خبر منقول از شیخ صدوق نیز مؤید آن است و می‌گوید: «الْأُمُّ وَالْبِنْتُ فِي هَذَا سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِأَحَدِهِمَا حَلَّتْ لَهُ الْأُخْرَى»، اگرچه برخی به احتمال قوی آن را برداشت تفسیری شیخ صدوق از روایت دانسته‌اند، لکن این قول با قول دیگری که شیخ مفید آورده: «إِذَا تَزَوَّجَ الْبِنْتَ دَخَلَ بِهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ فَقَدْ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ الْأُمُّ»، منافات دارد (ر.ک: همان: ۳۵۱-۳۵۳).

این روایت با نصوص قطعی به ویژه قرآن نیز مخالف است. افزون بر این که شیخ طوسی روایت دیگری را نیز از امام صادق علیه السلام آورده است که راوی درباره حکم ازدواج با مادر زن، وقتی که زنش بمیرد، در دو صورت آمیزش کردن و آمیزش نکردن با زن، از ایشان پرسید و امام علیه السلام با توجه به تفصیل در سؤال، به تفصیل پاسخ داده و حکم حرمت را تنها در صورت آمیزش با زن، منحصر کرده‌اند (طوسی، ۱۳۶۵: ۲۷۳/۷ و ۱۱۶۸؛ همو، ۱۳۶۳: ۱۵۷/۳).



با توجه به نگرانی مجلسی دوم در ضبط روایات - که ایشان بسیاری از روایات وارد در منابع شیعی را برگرفته از منابع اهل سنت می‌داند، که بعدها علمای اهل سنت آن روایات را ضعیف دانسته و از منابع خود حذف کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۶/۳۶۴) - می‌توان گفت که این روایت، یا از منابع اهل سنت گرفته شده و فتوای علمای اهل سنت است، نه روایت از امام، لذا در سندش تحریف واقع شده است، یا چنان که شیخ طوسی احتمال داده، این روایت به دلیل مطابقت با برخی مذاهب اهل سنت، ممکن است در شرایط تقیه از امام صادر شده باشد (طوسی، ۱۳۶۳: ۱۵۸/۳). بنابراین، به جهت مضمومه بودن روایت، حتی بر وفق مذهب فرقه‌ای از اهل سنت که این حکم، از آن‌هاست، معنای درستی از روایت نمی‌توان ارائه داد. در واقع این روایت به دلیل نامشخص بودن مرجع ضمیر «ها»، صراحت در معنا ندارد و معلوم نیست زنی که طلاق داده می‌شود، مادر است یا دختر، تا مخاطب متوجه حکم وی شود.

نتیجه این‌که، در هر دو صورت یادشده، این‌گونه روایات مضمومه را می‌توان از موارد نقل به معنا شمرد و چه بسا از مصادیق مشترک نقل به معنا با جعل، تحریف، یا نقل به معنا با تقیه نیز باشد. هر چند علت اضممار در هر یک، متفاوت است. در اولی، تقطیع روایتی دارای احکام و مسائل متفاوت است و دیگری، توریه و تقیه است. مثل سخن مشهور از عالم سنی<sup>۱</sup> در پاسخ به این سؤال که «علی علیه السلام و ابابکر کدام یک به خلافت شایسته‌تر است؟»، از باب توریه یا تقیه گفت: «مَنْ كَانَ بِنْتُهُ فِي بَيْتِهِ» (القاضی النکری، ۱۴۲۱: ۴/۱۲۶). بنابر گفته ذهبی وی این سخن را در دوران اقتدار تشیع و احتمالاً برای خشنودی دو فرقه از وی گفته است (ذهبی، ۱۴۰۵: ۲۱/۳۷۱)<sup>۲</sup>.

البته صاحب ریحانة الأدب، این سخن را از آن قطب الدین محمود شیعی<sup>۳</sup> دانسته که با پرسش از وی دربارهٔ افضلیت علی و ابوبکر، در ضمن شعری چنین پاسخ گفته است:  
خیر الوری بعد النبی من بنته فی بینه من فی دجی لیل العمی ضوء الهدی فی زیته  
(مدرس، ۱۳۷۴: ۴/۴۷۲)

۱. مشهور علما گوینده این سخن را ابن جوزی دانسته‌اند.

۲. و سألہ آخر أيام ظهور الشيعة، فقال: أفضلهما من كانت بنته تحته. وهذه عبارة محتملة ترضی الفریقین.

۳. عده‌ای آن را به قطب الدین محمود مکتبی به ابو ثنا از علمای قرن هشتم هجری نسبت داده‌اند.

ممکن است قطب الدین محمود، سخن ابن جوزی را در ضمن شعر خود آورده باشد که در اصطلاح ادبی، به چنین کاری «تضمین» می‌گویند.

#### ۴. وجود جمله تفسیری

از شاخص‌هایی که معنا و مفهوم کلام معصوم<sup>علیه السلام</sup> را تغییر می‌دهد، داخل کردن سخن راوی در کلام معصوم<sup>علیه السلام</sup> است. برخی از راویان برای توضیح یا شرح کلام معصوم<sup>علیه السلام</sup>، کلام خود را داخل متن روایت کرده و آن را با علامتی مشخص نمی‌کنند که اصطلاحاً به این کار «ادراج» می‌گویند و این خلط، موجب اشتباه کلام راوی با کلام معصوم<sup>علیه السلام</sup> می‌شود. در چنین مواردی، شبهه ادراج و نقل به معنا توأمان وجود دارد.<sup>۱</sup>

بنابراین، گاهی دو یا چند روایتی در یک موضوع از یک مروی‌عنه نقل می‌شوند و در یکی یا بیشتر، عبارت تفسیری با فعل «اعنی» یا «یعنی» آمده است و نمی‌توان مشخص کرد که جمله تفسیری از مروی‌عنه وارد شده و به اصطلاح ادامه روایت از ایشان است، یا از خود راوی. یعنی راوی کلام مروی‌عنه را تفسیر و نظر تفسیری خود را در پایان کلام امام<sup>علیه السلام</sup> داخل نموده یا این که صاحبان جوامع حدیثی، برداشت و دیدگاه خود از آن روایت را ذیل آن آورده‌اند. مانند همان روایت مورد در بحث‌های پیشین که کلینی در الکافی، آن را با این سند آورده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ وَ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «الْأُمُّ وَالْإِبْنَةُ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بَهَا» يَعْنِي إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ، ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، فَإِنَّهُ إِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ أُمَّهَا، وَإِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ ابْنَتَهَا (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۰/۸۲۵)؛ جمیل بن دراج و حماد بن عثمان گفتند که امام صادق علیه السلام فرمود: مادر و دختر [یک زن در حکم ازدواج با آن‌ها مرد] یکسان‌اند، در صورتی که شخص با زن خود آمیزش نکرده باشد؛ یعنی اگر مردی با زنی ازدواج کند، و پیش از دخول، او را طلاق دهد، اگر بخواهد می‌تواند با مادر زنش ازدواج نماید و اگر بخواهد می‌تواند با دختر او ازدواج کند.

۱. ممکن است برخی توهم کنند که جمع بین این دو آسیب، ممکن نخواهد بود و این برداشت تناقض دارد. اگر دقت شود، تناقض شروطی دارد و وحدت در جهات هشتگانه شرط شده است؛ انا در اینجا ادراج چیزی است و نقل به معنا چیز دیگری... یعنی جمعش در یک صورت است، نه در همه صور. وجهش این است که درج کننده، قصدش نقل به معنای تفصیلی باشد. یعنی درج شارحانه و نه درج افزایش متن.

نقل تهذیب و استبصار و نیز وسائل الشیعه، همان نقل کلینی است، تنها به جای «الابنة»، «البنات» آمده است (طوسی، ۱۳۶۵: ۲۷۳/۷ و ۱۱۶۸؛ همو، ۱۳۶۳: ۱۵۷/۳ و ۵۷۲؛ حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۳۵۵/۱۴ و ۴۶۳/۲۰؛ نجفی، ۱۹۸۱: ۳۵۱/۲۹).

در نوادر اشعری، این روایت به گونه‌ای متفاوت آمده و نقل به معنا بودن روایت کلینی و طوسی را نشان می‌دهد:

إِبْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ الْمِرَاءَةَ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا أَيُّجَلُّ لَهُ إِبْنَتُهَا؟ قَالَ: أَلْبِنْتُ وَالْأُمُّ فِي هَذَا سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِأَحَدِهِمَا حَلَّتْ لَهُ الْأُخْرَى؛ از یکی از دو امام (باقر و صادق) علیهما السلام سؤال شد که: مردی با زنی ازدواج می‌کند، قبل از این که با وی آمیزش نماید، طلاقش می‌دهد. آیا دختر زن بر او حلال می‌شود؟ فرمود: «دختر و مادر در این مسئله برابرنند. زمانی که با یکی از آن دو ازدواج کند و آمیزش نکند، آن دیگری بر او حلال است».

از نظر شیخ حرّ و محدث نوری عبارت «يَعْنِي إِذَا تَزَوَّجَ الْمِرَاءَةَ، ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» تفسیر معنای روایت توسط راوی است که آن را در کلام معصوم علیه السلام داخل نموده است (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۴۶۳/۲۰؛ نوری، ۱۴۰۸: ۴۰۱/۱۴)؛ زیرا این بخش در نوادر اشعری وجود ندارد.

همیشه جمله تفسیری یا کلمات بیانگر تفسیر نمی‌آیند و نیز همیشه تفسیر از سوی راوی اول از امام نیست. گاهی جمله تفسیری بخشی از روایت به نظر می‌رسد و از سوی یکی از راویان در طبقات بعدی صورت گرفته است. برای نمونه:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَّاءِ، عَنْ حَرِيْزِ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْجَارِيَةَ مِنَ السُّوقِ، فَيَوْلِدُهَا، ثُمَّ يَجِيءُ رَجُلٌ، فَيَقِيْمُ الْبَيْتَةَ عَلَى أَنْهَا جَارِيَتُهُ لَمْ يُبْعَ وَلَمْ تُوْهَبْ. قَالَ: فَقَالَ لِي: «يَرُدُّ إِلَيْهِ جَارِيَتَهُ، وَيُعَوِّضُهُ مِمَّا انْتَفَعَ». قَالَ: كَأَنَّهُ مَعْنَاهُ قِيَمَةُ الْوَلَدِ (کلینی، ۱۴۳۰: ۲۲۴/۱۰؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۶۶/۷؛ با الفاظی نزدیک: همو، ۱۳۶۴: ۸۴/۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۷۴۹/۱۸؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۱/۲۰۴)؛ زراره گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردی کنیزی را از بازار می‌خرد و برایش فرزندی از او متولد می‌شود، آن گاه مرد دیگری دلیل می‌آورد که آن زن، کنیز او بوده است، نه آن

را فروخته و نه به کسی هدیه داده است. فرمود: «کنیز را به او باز می‌گرداند و قیمت استفاده‌ای را که از او برده، بپردازد». راوی گوید: گویا معنای این جواب آن است که قیمت بچه را بپردازد. البته در تهذیبین، لفظ «کان»، جایگزین «کائه» شده است. در روایت اخیر، چون کنیز نه فروخته شده و نه بخشیده شده، لذا کسی حق خرید و فروش کنیز را نداشته و خریدار کنیز باید ضمن برگرداندن کنیز، به ازای بهره‌ای که از او برده، به صاحب کنیز چیزی بدهد. این که چقدر باید بدهد در کلام امام معین نشده است؟ از نظر علامه مجلسی،<sup>۱</sup> از ظاهر کلام حریز بر می‌آید که زراره تصور کرده که خریدار از او بچه آورده، لذا جمله «مِمَّا انْتَفَعَ» را به «قِيمَةُ الْوَلَدِ» تفسیر کرده و گفته است: باید قیمت بچه برده را بدهند. لذا زراره به طور جزم و یقین بیان نکرده؛ چرا که ممکن است که مراد امام از انتفاع، وطی باشد. یعنی به اندازه‌ای که با او آمیزش کرده، باید قیمت پرداخت کند و قیمت آمیزش را یک دهم یا یک بیستم قیمت کنیز گفته‌اند. اگر مراد این باشد، دو تخمین می‌توان زد: یا قیمت هر بار آمیزش با کنیز باید پرداخت شود، یعنی مثلاً قیمت کنیز اگر صد درهم است، حق وطی را ده یا پنج درهم تعیین کردند؛ یا قیمت کل آمیزشی که با وی شده، یک دهم یا یک بیستم است. حدس این است که راوی، این حرف را بر اساس نرخ بازار زده باشد.

گاهی عبارت تفسیری از خود امام علیه السلام است. مانند روایت عرضه شده از امام علی علیه السلام به امام صادق علیه السلام که فردی به امام علی علیه السلام گفت که شما را دوست دارم. امیر المؤمنین علیه السلام، در پاسخ فرمودند: «... أَعِدَّ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا...»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ إِنَّمَا قَالَ لَهُ أَعَدَدْتُ لِفَاقَتِكَ جِلْبَابًا يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ امیر المؤمنین علیه السلام، این گونه نفرمود؛ بلکه مرادشان این بوده که با دوستی ما برای روز قیامت - که روز فقر و تهیدستی انسان است -، پوششی آماده ساختی. پس مقصودشان روز قیامت بوده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۷۲/۴۰).

گاهی هم هر دو شق احتمال ممکن است. یعنی هم می‌تواند از امام باشد، هم از راوی. برای نمونه:

۱. قوله: كَائِهِ مَعْنَاهُ، الظاهر أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ حَرِيزٍ: إِنَّ زَرَارَةَ فَشَرَ الْعَوْضَ بِقِيمَةِ الْوَلَدِ، وَلَكِنَّهُ لَمْ يَجْزَمْ؛ لِأَنَّهُ يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ مَا بَازَاءَ الْوَطِي مِنَ الْعَشْرِ أَوْ نِصْفِ الْعَشْرِ.

قال الصادق عليه السلام: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدَرَ قَلَّتَيْنِ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْئاً وَالْقَلَّتَانِ جَرَّتَانِ»؛ امام صادق فرمود: هرگاه آب به قدر دو قلّه باشد، چیزی آن را نجس نمی‌کند. قلّه سبو است. از نظر مجلسی اول، جمله تفسیری «والقَلَّتَانِ جَرَّتَانِ» ظاهراً تفسیری از راوی است و یا ممکن است که از امام باشد (مجلسی، ۱۴۱۴: ۲۰۷/۱).

#### ۴. رکاکت

از دیگر شاخص‌های نقل به معنا، این است که روایتی نسبت به روایت یا روایات دیگری که با همان مضمون و از همان راوی وارد شده، دارای رکاکت است. رکاکت از ریشه «رکّ» به معنای رقیق و ضعیف و دارای نقص است. کاربرد «رکیک» و «رُکاکة» برای انسان به معنای فرد فرومایه و پستی است که در عقل و رأی خود ضعیف، سست و ناتوان باشد (ابن منظور، ۱۴۱۰: ۴۳۲/۱۰ - ۴۳۴؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۵/۲۶۹). به کسی هم که علم و عقلش کم باشد «رکیک» گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵/۲۷۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۰: ۱۰/۴۳۴). بنابراین یکی از محققان حدیثی، «از این مفاهیم و کاربردها می‌توان برداشت کرد که ضعف، سستی و کاستی در مفهوم لغوی رکاکت لحاظ شده است» (نصیری، ۱۳۹۰: ۶۷۶).

رکاکت در اصطلاح، یعنی «هرگونه ضعف، کاستی و نارسایی در لفظ یا معنای حدیث، در سطحی که آن را از همسانی با گفتار معصومان علیهم السلام خارج سازد» (همان جا). مراد از رکاکت در این جا رکاکت لفظ یا معنا و یا هر دو است.

از آن جا که «لغت عرب بسیار وسیع بوده و خصوصیات قواعد زبان در تغییر معانی کاملاً ذی دخل است» (شانه‌چی، ۱۳۸۶: ۱۵۵)، روایات مذکور نشان می‌دهد که راوی به دلیل ناتوانی در انتخاب لفظ در اثر ناآگاهی یا ضعف در قواعد و الفاظ زبان عربی و یا ضعف در جایگزین کردن الفاظ یا ضعف در بیان و انتقال لفظ معصوم علیه السلام، کلام را نه تنها به لحاظ لفظ و ساختار، بلکه به جهت معنا نیز دارای رکاکت می‌کند و صدور کلام را از معصومان علیهم السلام ناممکن می‌نماید. مانند روایتی که کلینی به دو طریق و با دو سند، روایتی از امام کاظم علیه السلام درباره طلاق همسر، از خطّاب بن سلمه آورده است:

محمّد بنُ الحسن عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر عن عبد الله بن حماد عن خطّاب بن سلمة قال: كانت عني امرأة، تصف هذا الأمر وكان أبوها كذلك وكانت سيئة الخلق وكنت أكره طلقها



لِمَعْرِفَتِي بِإِيمَانِهَا وَإِيمَانِ أَبِيهَا. فَلَقِيْتُ أَبَالَحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ طَلَاقِهَا فَقَالَ: «إِتَّبِنِي غَدًا صَلَاةَ الظُّهْرِ». قَالَ: فَلَمَّا صَلَّيْتُ الظُّهْرَ أَتَيْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ صَلَّى وَجَلَسَ. فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ: «يَا خَطَّابُ كَانَ أَبِي زَوْجِنِي ابْنَةً عَمِّ لِي وَكَانَتْ سَيِّئَةُ الخُلُقِ وَكَانَ أَبِي رُبَّمَا أَغْلَقَ وَعَلَيْهَا الْبَابُ أَنْ أَلْقَاهَا فَاتَّسَلَقَ الْحَائِطَ وَأَضْرَبُ مِنْهَا فَلَمَّا مَاتَ أَبِي طَلَّقْتُهَا (كليني، ١٤٣٠: ١١/٤٦٦)؛ خطَّاب بن سلمه گفت: زنی شیعی داشتم که پدرش نیز شیعه بود؛ ولی زرم بد اخلاق بود، اما من به خاطر معرفتم به شیعه بودن او و پدرش، طلاقش را نمی‌پسندیدم. به این خاطر، امام کاظم علیه السلام را دیدار کردم و خواستم از طلاق همسرم از ایشان بپرسم. لذا گفتم: فدایت شوم! من به [مشورت با] شما نیز پیدا کردم. اجازه می‌دهید از شما سؤال را بپرسم؟ فرمود: فردا نماز ظهر نزد من بیا. من فردایش، نماز ظهر را خواندم و ایشان را در حالی یافتم که نمازش را خوانده و نشسته بود. وارد شدم بر ایشان و پیش روی حضرت نشستم. امام پیش از من فرمود: «ای خطَّاب! پدرم مرا به عقد دختر عمویم در آورد. دختر عمویم بد اخلاق بود و پدرم گاهی درب را بر روی من و او می‌بست به این امید که من با همسرم آمیزش کنم؛ اما من از دیوار بالا می‌رفتم و از آن جا فرار می‌کردم. من هنگامی که پدرم وفات یافت، دختر عمویم را طلاق دادم. خطَّاب گفت: گفتم: الله اکبر. به خدا سوگند! بی آن که بپرسم، جوابم را درباره حاجتم داد.

کلینی این روایت را از همین روای و امام، بار دیگر این گونه گزارش کرده است:

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ خَطَّابِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام - وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ ابْنَةِ عَمِّ لِي مِنْ سَوْءِ خُلُقِهَا. فَأَبْتَدَأَنِي. فَقَالَ: إِنَّ أَبِي كَانَ زَوْجِنِي مَرَّةً امْرَأَةً سَيِّئَةَ الخُلُقِ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي مَا يَمْنَعُكَ مِنْ فِرَاقِهَا. قَدْ جَعَلَ اللهُ ذَلِكَ إِلَيْكَ؟ فَقُلْتُ فَمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي: قَدْ فَرَجَتْ عَنِّي... (كليني، ١٤٣٠: ١١/٤٦٧)؛ خطَّاب بن سلمه گفت: بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم از همسر بد خُلقم به ایشان شکایت کنم. آن حضرت پیش از [طرح پرسش] من فرمود: روزگاری پدرم زن بد اخلاقی را به عقد من در آورد. من از بد اخلاقی او به پدرم شکایت کردم. ایشان فرمود: «چه چیزی تو را از طلاق دادن همسرت باز می‌داشت؟ به راستی خدا اختیار او را به دست تو سپرده است». خطَّاب گفت: پیش خود گفتم: به راستی که گره مشکلم را گشودید.

در طریق اول؛ دلیل نگه داشتن زن و راضی نبودن به طلاق وی، ایمان و تشیع همسر و خانواده‌اش مطرح شده است؛ یعنی منویات خطاب در خبر آمده است. لذا از امام اجازه خواست برای طرح خواسته‌اش، امام طرح سؤالش را به روز بعد موکول نمود؛ ولی در طریق دوم به چنین مطالبی اشاره نشد. به علاوه، طریق اول، امام صادق علیه السلام را پدری نامهربان و ناخیرخواه معرفی کرده است که در مسئله خلوت پسر و عروس خود دخالت مستقیم می‌نموده و به قرینه جمله «کان أغلق»، چندین بار با وجود اکراه داماد، دنبال برقراری آمیزش بین آن دو بوده است. ویژگی‌های یادشده با روحیات و خلقیات آن ذوات مقدسه - که منبع ادب، حیا و عاطفه بودند - کاملاً ناسازگار است. همچنین نسبتی که به امام کاظم علیه السلام داده شده که برای اکراه از آمیزش با همسر شرعی‌اش، از دیوار بالا می‌رفت و پا به فرار می‌گذاشت و نیز بیان الفاظ به گونه‌ای است که گویا امام کاظم علیه السلام منتظر مرگ پدرشان ماند تا بعد از رحلت پدرش، از شرّ چنین زنی خود را خلاص کند. دیگر این که چطور می‌توان پذیرفت که امام علیه السلام راز زندگی‌اش را برای مرد بیگانه، این‌گونه با جزئیات، بیان کرده باشد. این مطالب یاد شده، قراین و ادله‌ای است که صدور این حدیث را با این تفصیل، نزد یکی از اصحاب تراز چندم، از امام ناممکن می‌سازد؛ چرا که هیچ یک از عقلای عالم، صدور چنین رفتاری را حتی از یک انسان سالم و عاقل نمی‌پذیرند، چه رسد به این‌که از امام معصوم علیه السلام با نهایت ادب و حیا که یکی از رئیس فقها و علمای عالم است، صادر گردد. لذا این روایت، دارای رکاکت در الفاظ و معانی است و نمی‌تواند از امام کاظم علیه السلام صادر شده باشد.

ولی در طریق دوم با وجود یکی بودن موضوع، راوی و مروی عنه، متانت لفظ دارد. نیز جواب امام صادق علیه السلام هم با قرآن و سنت موافق است که حق طلاق را به مرد داده است.

##### ۵. تلخیص

در نقل روایت، گاهی از لفظ یا الفاظ کلام معصومان علیهم السلام کاسته می‌شود یا به اصطلاح، روایت با افتادگی در متن همراه است. مثلاً حدیثی که در منابع روایی فریقین، به صورت «قیدوا العلم بالكتابة» شهرت دارد، و نمونه بارز نقل به معنا از نوع تلخیص در دوره صحابه است؛ زیرا این حدیث از چند طریق و با اسناد مختلفی وارد شده که هرکدام از این طریق‌ها، به برخی از صحابه می‌رسد و هرکدام از صحابه، روایت را با الفاظی متفاوت از دیگری نقل کرده‌اند.

حاکم نیشابوری، از عبدالله بن عمرو عاص، با لفظ «قیل» این گونه آورده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَاصٍ: أَنَّهُ قَالَ: قَيَّدُوا الْعِلْمَ، قَيْلًا: وَمَا تَقْيِيدُهُ؟ قَالَ: كِتَابَتُهُ (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۰۶/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵۲/۲)؛ عبد الله بن عمرو بن عاص گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «علم را در بند کنید». گفتم: در بند کردن علم چگونه است؟ فرمود: «نوشتن آن است».

با لفظی نزدیک و با جایگزینی فعل متکلم وحده «أقید» به فعل امر جمع مذکر «قیدو»، در دیگر منابع نیز وارد شده است (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۲۶۷؛ احسائی، ۱۴۰۵: ۶۸/۱؛ نوری، ۱۴۰۸: ۲۸۸/۱۷).

با وجود این که این نقل، در مستدرک حاکم به صورت مسند، از «عبدالله بن عمرو بن العاص» راوی قول رسول الله و از صحابی است، اما در منابع دیگر، همین مضمون از عبدالله بن عمر نقل شده است:

«رَوَى عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُقَيِّدُ الْعِلْمَ [؟] قَالَ نَعَمْ. قَيْلًا وَمَا تَقْيِيدُهُ قَالَ كِتَابَتُهُ» (احسائی، ۱۴۰۵: ۶۸/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۴۷/۲؛ نوری، ۱۴۰۸: ۲۸۸/۱۷)؛ عبد الله بن عمر گفت: گفتم: ای رسول خدا! علم را در بند کنیم؟ فرمود: «آری!». گفته شد: در بند کردن علم چیست؟ فرمود: «نوشتن آن است».

به نظر می رسد که نام هریک از دو راوی «ابن عمر» و «ابن عمرو» به ظن قوی تصحیف دیگری باشد. مؤید آن پسوند «عاص» در برخی از نقل هاست. یعنی ممکن است که ابن عمرو به ابن عمر تصحیف شده و روایان بعدی این حدیث را از ابن عمر نقل کرده باشند یا به عکس «ابن عمر»، به «ابن عمرو» تصحیف شده و روایان بعدی با اضافه کردن «عاص» به عمرو، به ظن خویش مانع خلط بین ابن عمر و ابن عمرو شده اند.

این روایت، به صورت نقل به معنا شده «قیدوا العلم بالکتاب» یا «قیدوا العلم بالکتابه»، در منابع روایی اهل سنت دیده می شود، اما نه به عنوان سخن نبوی ﷺ؛ بلکه توصیه ای است که به برخی از صحابه از جمله به انس (ابوخیمة، ۱۴۰۳: ۲۹/۱؛ خطیب بغدادی، الف، بی تا: ۱/۴۹۹؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۸۸/۱)، عمر بن خطاب (ابن ابی شیبه، بی تا: ۹/۴۹؛ دارمی، ۱۴۰۷: ۱۳۸/۱)، ابن عمر (ر. ک: دارمی، ۱۴۰۷: ۱۳۸/۱) و ابن عباس (همان؛ نمری،



۱۴۲۴: ۱/ ۱۴۶) نسبت داده شده است؛ ولی در تقیید العلم خطیب بغدادی، و نیز در تفاسیر اهل سنت، حدیث نبوی ﷺ گزارش شده است:  
رَوَى عَنِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، أَنَّهُ قَالَ: «قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ» (خطیب بغدادی، ۱/ ۱۹۷۴: ۱۲۷؛ همو، الف، بی تا: ۱/ ۴۹۹؛ ر. ک: قرطبی، ۱۳۸۴: ۱۱/ ۲۰۶؛ ابن کثیر، ۱۴۲۰: ۸/ ۴۳؛ رازی، ۱۴۲۱: ۳۱/ ۱۸؛ نمری، ۱۴۲۴: ۱/ ۱۴۵).

### ۶. تقطیع

گاهی دو یا چند روایت وجود دارد که برخی از آن‌ها، حدیث کاملی است و در برخی، بخشی از حدیث، حذف شده است و در برخی دیگر همان بخش محذوف، به صورت حدیث مستقل در برخی منابع دیده می‌شود. مثلاً حدیثی از امام باقر ﷺ در الکافی با دو سند از محمد بن مسلم وارد شده که در سند اول، آمده است:

...، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِي مَنْ أَحَبُّ؛ أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ أَمُرُ وَ إِيَّاكَ أَنْهِي، وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ وَ إِيَّاكَ أُعَاقِبُ» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱/ ۲۳ - ۲۴؛ این حدیث با همین سند، با جابه‌جایی دو عبارت «إِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ» (برقی، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۹۲؛ ابن بابویه، ۱۴۰۰: ۱/ ۴۱۹)؛ امام باقر ﷺ فرمود: خدا وقتی عقل را آفرید، او را به سخن آورد و به او فرمود: رو بیاور. و او رو آورد. سپس فرمود: برگرد. و او برگشت. سپس فرمود: به عزت و جلالم سوگند، من آفریده‌ای محبوب‌تر از تو نیافریده‌ام و تو را کامل نکردم، مگر برای محبوبانم. من تنها به تو امر می‌کنم و تو را نهی می‌کنم، به تو ثواب می‌دهم و تو را عذاب می‌کنم.  
سند دوم:

... عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ، قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، فَقَالَ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ، إِيَّاكَ أَمُرُ، وَ إِيَّاكَ أَنْهِي، وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ، وَ إِيَّاكَ أُعَاقِبُ» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱/ ۵۹).

در این دو روایت با وجود اشتراک دو راوی (محمد بن مسلم و علاء بن رزین)، هم جابه‌جایی الفاظ دیده می‌شود و هم الفاظی در روایت اول، اضافه دارد. عبارت «استنطقه ثم» و نیز عبارت «أَحْسَنَ مِنْكَ»، در روایت دوم جای عبارت طولانی «هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيْمَنْ أُحِبُّ، أَمَا وَإِنِّي» قرار گرفته است. نیز جای حرف عطف «ثم» در روایت اول، در روایت دوم حرف «فاء» آمده است. با توجه به این‌که حرف عطف «ثم» دلالت بر ترتیب می‌کند و حرف «فاء» چنین دلالتی ندارد و نیز با توجه به روایات دیگری که نبی اکرم ﷺ را دارای عقل کمال و تمام می‌دانند، روایت دوم، نقل به معناست. ضمن این‌که در روایت اول، به لحاظ ترتیب امر و نهی به عقل، به لحاظ بلاغی و طبق صنعت لفّ و نشر مرتب، باید «أُثْبِتُ» بر «أَعاقِبُ» مقدّم می‌شد؛ هر چند تغییری در معنا ایجاد نشده است.

اشتراک دو روایت در محمد بن مسلم، از روایان تراز اول در سلسله روایان امام باقر ﷺ، قرینه‌ای است بر این‌که امام ﷺ برای فقیهی چون محمد بن مسلم، این مسئله را به دو شکل بیان نکرده است و نیز وجود اشتراک راوی بعد از محمد بن مسلم، یعنی علاء بن رزین، در هر دو روایت نشان می‌دهد که گمانه نقل به معنا از سوی رزین هم تضعیف می‌شود و و روایان بعد از رزین، عامل نقل به معنا در این روایت‌اند.

#### ۷. اختلاف در نسخه‌های متعدد حدیثی

از آن‌جا که سنت استنساخ، در مواردی تصرفاتی را در احادیث به همراه داشته و موجب اختلاف در نسخه‌ها شده است، لذا گاهی نقل به معنا به اختلاف نسخه‌ها مربوط می‌شود؛ یعنی گاهی دو یا چند حدیث با یک موضوع، راوی و مروی عنه، در نسخه‌های متعدد به گونه‌های متفاوت از هم نقل شده‌اند و دارای اختلاف الفاظ‌اند.

مثلاً کلینی در کتاب عقل و جهل در حدیث دوازدهم، روایتی طولانی از امام کاظم ﷺ آورده که راوی آن هشام بن حکم است. در عبارتی از این روایت، آمده است:

«... يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَ دَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ، وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصُّمْتُ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيَّةٌ وَ مَطِيَّةُ الْعَقْلِ التَّوَّاضُعُ وَ كَفَى بِكَ جَهْلًا أَنْ تَرَكَبَ مَا نُهِيتَ عَنْهُ...» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱/ ۳۵)؛ ...ای هشام! هر چیزی نشانه‌ای دارد و نشانه خرد، اندیشیدن و نشانه اندیشیدن، خاموشی

است. هرچیزی مرکبی دارد و مرکب خرد، فروتنی است. در نادانی تو، همین بس که بر کاری دست یازی که از آن باز داشته شده‌ای...».

همین روایت در تحف العقول به عنوان وصیت امام کاظم<sup>ع</sup> به هشام، با جایگزینی «العاقل» به جای «العقل» آمده است (ابن شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۳۸۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱/۱۳۶ و ۱۳۶/۷۵ و ۳۰۰/۳۰). با توجه به این که اولاً موضوع، مروی عنه و راوی، در این دو روایت واحدند، ثانیاً بزرگانی چون صدوق، برقی، طریحی و مجلسی (ابن بابویه، ۱۴۰۰: ۳۰۳؛ برقی، ۱۳۷۱: ۲/۴۷۵؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳/۳۹۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۲/۴۵۶ و ۶۴/۲۰۲)، کافی را «أضبط» کتب روایی شیعه می‌دانند، می‌توان نقل کلینی را نقل به لفظ، و نقل ابن شعبه و مجلسی را نقل به معنا دانست؛ چرا که در کتاب حلیة الأولیاء هم، در وصیت لقمان به پسرش، عبارت «مَطِيئَةُ الْعَقْلِ التَّوَّاضِعُ» آمده است (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۸۷: ۶/۶).

این جایگزینی در نقل ابن شعبه و مجلسی، می‌تواند به اعتبار انسان دارای عقل باشد و جایگزین شدن عاقل به عقل، معنای کلام را به هم نمی‌زند؛ اما از سیاق روایت الکافی بر می‌آید که عقل، مناسب‌تر است؛ زیرا در عبارت پیش از این، امام کاظم<sup>ع</sup> اشاره به نصیحتی از لقمان حکیم به فرزندش نموده که دنیا را به دریایی عمیق تشبیه نمود که انسان برای نجات از غرق شدن در آن، باید مجهّز به کشتی نجات، یعنی پرهیزکاری گردد که ناخدای این کشتی عقل است: «... قِيمَةُ الْعَقْلِ». و عبارات بعدی نیز، عقل دارد؛ لذا قرائن موجود در این روایت مفصّل، حاکی از این است که ضبط عقل دقیق‌تر و مناسب‌تر است و ضبط عاقل نقل به معناست.

#### ۸. اختلاف در یک نسخه

گاهی اختلاف الفاظ بین احادیث، مربوط به یک کتاب و نسخه است. یعنی دو یا چند روایتی در یک موضوع، از یک مروی عنه وارد شده است که در واقع، یک روایت‌اند و هنگام ثبت و انتقال در یک نسخه حدیثی، متعدد نقل شده است. طبق این ضابطه، احادیثی داریم که در یک نسخه‌ای از جوامع حدیثی، به چند شکل آمده است. مثلاً طبری در کتاب الدّعا در باب «الدّعاء بشیبة القلب علی طاعة الله<sup>عزوجل</sup>»، دعای معروف «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» را با هفت نقل، با اختلاف در الفاظ، از هفت طریق آورده است (ر.ک: طبرانی، ۱۴۱۳:

۳۷۷ - ۳۷۸). دو طریق آن که از شهر بن حوشب به امّ السلمه می‌رسد، اختلاف لفظ بسیار است. در طریق اول چنین ثبت شده است:

حَدَّثَنَا أَبُو مُسْلِمٍ الْكَشِيُّ، حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا أَبُو كَعْبٍ صَاحِبُ الْحَرِيرِ الْأَزْدِيُّ، حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بِالْمَدِينَةِ وَبَيْنَهَا حِجَابٌ فَسَمِعْتُهَا تَقُولُ كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. قَالَ وَ مَا مِنْ آدَمِيٍّ إِلَّا وَقَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا شَاءَ أَرَاغَهُ وَإِذَا شَاءَ هَدَاهُ» (همان: ۳۷۷)؛ شهر بن حوشب گفت: خدمت امّ السلمه - که خدا از او راضی باشد - رسیدم و بین ما پرده‌ای بود. و [ابن حوشب گفت: ] شنیدم از ایشان که می‌گوید: بیشترین دعای رسول خدا ﷺ این بود: «ای دگرگون کننده قلب‌ها، قلبم را بر دینت استوار بدار». فرمود: هیچ انسانی نیست مگر این که قلبش بین دو انگشت از انگشتان رحمان تبارک و تعالی است، وقتی خواست، منحرفش سازد و وقتی خواست، هدایتش کند».

در طریق دوم از همین دو راوی، این گونه آورده است:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ الْمُنْهَالِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ بَهْرَامٍ، حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَكْثُرُ فِي دُعَائِهِ أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّ الْقُلُوبَ لَتَتَقَلَّبُ؟ قَالَ نَعَمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ بَشَرٍ إِلَّا وَقَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنْ شَاءَ أَقَامَهُ وَإِنْ شَاءَ أَرَاغَهُ فَتَسْأَلُ اللَّهُ رَبَّنَا أَنْ لَا يُزَيِّعَ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا وَتَسْأَلُهُ أَنْ يَهَبَ لَنَا مِنْ لَدُنْهُ رَحْمَةً إِنَّهُ هُوَ الْوَهَّابُ. (همان).

طبرانی طریق دوم را در معجم الکبیر، با وجود یکی بودن سند و راوی از رسول خدا ﷺ، با زیاده زیر، همراه کرده است:

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَعَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ لِنَفْسِي، قَالَ: «قُولِي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَأَذْهِبْ غَيْظَ قَلْبِي وَأَجْرِنِي» (طبرانی، الف، ۱۴۱۵: ۱۷/۱۶۲).

این شیوه، منحصر به یک منبع روایی خاص نیست؛ در منابع بسیاری چنین مواردی به چشم می‌خورد. مثلاً در امالی شیخ مفید، بخشی از خطبه ۴۲ نهج البلاغه، به دو صورت ثبت شده است. صورت اول، در مجلس یازدهم - که حبه حرنی آن را از امیرالمؤمنین سماع کرده -، با این سند آمده است:

أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجَعَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الْحُبَابِ الْجَمَحِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّهْدِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُمَيْلٍ عَنْ حَبَّةِ الْحُرْنِيِّ. قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدِيرَةً وَ الْآخِرَةُ قَدْ جَاءَتْ مُقْبِلَةً» (مفيد، ۱۴۱۳: ۹۳)؛ همانا دنیا در حال پشت سر گذاشتن است و آخرت پیش روست.

صورت دوم، در مجلس بیست و سوم و چهل و یکم کتاب آمالی است. با وجود اشتراک در بخش اعظمی از سند و طریق، روایت را متفاوت، ضبط کرده است؛ یعنی این حدیث را با جابه‌جایی و جایگزینی «إِرْتَجَلَتْ» به جای «قَدْ أَقْبَلَتْ» چنین ضبط نموده است:

«... إِرْتَجَلَتْ الْآخِرَةُ مُقْبِلَةً وَ ارْتَحَلَتْ الدُّنْيَا مُدِيرَةً...» (همان: ۲۰۸ و ۳۴۵).

با توجه به تفاوت معنای ماده «ر. ج. ل» و «ر. ح. ل» و معنای این دو در باب مورد نظر، احتمال دارد که از باب تصحیف «ح» به «ج» در واژه «إِرْتَجَلَتْ» چنین صورتی پیدا کرده است؛ زیرا این صورت، تنها در همین منبع دیده می‌شود.

#### ۹. اختلاف در نسخه‌های متعدد

گاهی دو یا چند حدیث با یک موضوع و منقول از یک مروی عنه، در نسخه‌های متعدد به گونه‌های متفاوت از هم نقل شده‌اند. مانند دعای معروف «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» که در منابع روایی اهل سنت، نقل‌های زیادی وارد شده است. این دعا ضمن این‌که از راویان متعددی نقل شده، از یک راوی نیز چندین نقل وارد شده که دارای اختلاف تعبیر و الفاظ هستند. در این بحث، روایات متعدد از یک راوی در نسخه‌های متعدد را گزارش می‌کنیم:

حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا مَعَاذُ بْنُ مَعَاذٍ، عَنْ أَبِي ابْنِ كَعْبٍ صَاحِبِ الْحَرِيرِ، حَدَّثَنِي شَهْرَبْنُ حَوْشِبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأُمِّ سَلَمَةَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ: مَا كَانَ أَكْثَرَ دَعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ؟ قَالَتْ: «كَانَ أَكْثَرُ دُعَائِهِ «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». قَالَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّهُ لَيْسَ آدَمِيٌّ إِلَّا وَ قَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبُعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ، قَامَ وَ مَنْ شَاءَ أَرَاغَ. فَتَلَا مَعَاذَ: رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (ترمذی، ۱۹۹۸: ۵۳۸/۵)؛ ... شهر بن حوشب گفت: به ام سلمه گفتم: ای ام المؤمنین! بیشترین دعای پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که پیش تو



بود، چه بود؟ گفت: بیشترین دعای رسول خدا ﷺ این بود: «ای دگرگون کننده قلب‌ها! قلبم را بر دینت استوار بدار». [پیامبر] گفت: ای ام سلمه! هیچ انسانی نیست، مگر این که قلبش در دستان خداست. هر کس را بخواهد در راه درست نگه می‌دارد و هر کس را بخواهد گمراه می‌کند. و در ادامه با پناه بردن به خدا، آیه «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» را تلاوت فرمود.

صورت دیگری از همین نقل، در سنن الترمذی دیده می‌شود:

حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو كَعْبٍ صَاحِبُ الْحَرِيرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ، قَالَ: قُلْتُ لَأُمِّ سَلَمَةَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ أَكْثَرَ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ؟ قَالَ: «قَالَتْ: «كَانَ أَكْثَرَ دُعَائِهِ «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». قَالَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّهُ لَيْسَ أَدْمِي إِلَّا وَ قَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ، قَامَ وَمَنْ شَاءَ أَرَاغَ. فَتَلَا مَعَاذُ: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (همان جا): ... گفت: به ام سلمه گفتم: ای ام المؤمنین! پیامبر زمانی که نزد شما بود، بیشترین دعای ایشان چه بوده است؟ گفت: [ام سلمه] گفت: بیشترین دعای پیامبر ﷺ این بود: «ای دگرگون کننده قلب‌ها، قلبم را بر دینت ثابت بدار». و به من فرمود: «ای ام سلمه! هیچ آدمی وجود ندارد، مگر این که قلبش بین دو انگشت از انگشتان خداست. هر قلبی را که خواست، ثابت می‌دارد و هر قلبی را که بخواهد، منحرف می‌سازد. با پناه بردن به خدا، تلاوت کرد: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا».

همین نقل در مصنف ابن ابی شیبیه با جابه‌جایی و تغییر الفاظ، این‌گونه آمده است:

حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو كَعْبٍ صَاحِبُ الْحَرِيرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ، قَالَ: قُلْتُ لَأُمِّ سَلَمَةَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ أَكْثَرَ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ؟ قَالَ: «قَالَتْ: «كَانَ أَكْثَرَ دُعَائِهِ: يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَكْثَرَ دُعَائِكَ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ قَالَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَدْمِي إِلَّا وَ قَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ اللَّهِ مَا شَاءَ أَقَامَ، وَمَا شَاءَ أَرَاغَ (ابن ابی شیبیه، بی تا: ۳۷/۱۱).

ذیل این روایت، کوتاه شده و میانه روایت نیز، روشن تر گزارش شده است؛ یعنی ام سلمه از رسول خدا ﷺ سوال کرده که: چرا شما همیشه این دعا را تکرار می‌کنید؟ حضرت هم به ایشان پاسخ داده است. لذا پرسش و پاسخ در ضمن این روایت دیده می‌شود. به عکس در روایت پیشین، سوال ام سلمه از پیامبر ﷺ نیامده، و تنها پاسخ، وارد شده و مخاطب می‌پندارد که ادامه روایت از راوی است؛ اما با توجه به نقل‌هایی که سوال ام سلمه در آن آمده، روشن



می‌شود که ادامه روایت، پاسخ پیامبر اکرم ﷺ به سؤال همسرش بوده است. مؤید این سخن، صورت دیگر این روایت است که در مصنف عبدالرزاق از راوی دیگری از اُمّ السّلمه، چنین نقل شده است:

أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: يَا مُتَّبِتَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قُلُوبَنَا عَلَى دِينِكَ. فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ السَّلْمَةَ مَا أَكْثَرَ تَقُولُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يُقَلِّبُهَا» (عبدالرزاق، ۱۴۰۳: ۱۰/۴۴۲).

پاسخ حضرت به اُمّ السّلمه پاسخی کنایه‌ای است، یعنی قلب‌ها در دست قدرت الهی است و هر آینه امکان دارد که خدا آن را دگرگون سازد. در نقل مسند اسحاق بن راهویه از همین راوی از اُمّ سلمه نیز، این قرائت به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است:-

أَخْبَرَنَا وَكَيْعٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ بَهْرَامَ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». ثُمَّ قَرَأَ: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (ابن راهویه، ۱۴۱۲: ۴/۱۱۲).

همین روایت از همین راوی، نه به صورت پرسش که به صورت نقلی شنیداری از اُمّ سلمه آمده است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا هَاشِمٌ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ، قَالَ سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ تُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَكْثُرُ فِي دُعَائِهِ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَتَقَلَّبُ؟ قَالَ: نَعَمْ مَا مِنْ خَلْقٍ لِلَّهِ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ بَشَرٍ إِلَّا أَنْ قَلْبَهُ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ، فَإِنْ شَاءَ عَزَّوَجَلَّ أَقَامَهُ وَإِنْ شَاءَ أَرَاغَهُ. فَسَأَلَ اللَّهُ رَبَّنَا لَا يَزِغْ قُلُوبَنَا إِذْ هَدَانَا وَنَسَأَلُهُ أَنْ يَهَبَ لَنَا مِنْ لَدُنْهُ رَحْمَةً لَنَا إِنَّهُ هُوَ الْوَهَّابُ (ابن خزيمة، ۱۴۱۴: ۱، ۱۲۰؛ طبرانی، ۱۴۱۳: ۳۷۷).

همین روایت با همین سند، هم با کاستن و هم با اضافاتی در مسند احمد و المعجم الكبير طبرانی، این‌گونه وارد شده است:

... إِنَّهُ هُوَ الْوَهَّابُ، قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَعَلَّمَنِي دَعْوَةً أَدْعُو بِهَا لِنَفْسِي. قَالَ: بَلْ قَوْلِي: اللَّهُمَّ رَبِّ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ إِغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَأَذْهِبْ غَيْظَ قَلْبِي وَأَجْرِنِي مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ مَا أَحْيَيْتَنَا (ابن حنبل، بی تا: ۳۰۱/۶)؛ ... چرا که او بسیار بخشنده است. اُمّ السّلمه گفت: عرض کردم: یا

رسول الله! دعایی به من تعلیم فرما که برای خودم دعا کنم. فرمود: «البته. شما بگو: ای خدا! ای پروردگار محمد پیامبر! گناهم را ببخشای و غیظ را از قلبم پاک کن و به موجب چیزی که ما را زنده نگه داشتی، از بابت [صبر بر] تاریکی های فتنه ها و مشکلات، به من اجر بده».

طبرانی همین روایت را با سند دیگری و با تفاوت در الفاظ چنین آورده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَيْثَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ يَزِيدِ الصَّدَائِي، قَالَ: حَدَّثَنَا جَمِيعُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ عِبَادِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ أُمِّهِ، عَنِ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ فَلَا دِينَ إِلَّا دِينُكَ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْلُوبُ الْعِبَادِ بِيَدِ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُقَلِّبَ قَلْبَ عَبْدٍ قَلْبَهُ (طبرانی، الف، ۱۴۱۵: ۵/ ۲۸۵)؛ از امّ السّلمه نقل شده که گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: «ای دگرگون کننده قلب ها! قلبم را بر دین خود استوار دار؛ که هیچ دینی جز دین تو وجود ندارد». عرض کردم: ای رسول خدا! آیا قلب های بندگان به دست خدا هست؟ فرمود: «بله. بین دو انگشت از انگشتان خدا هست. اگر دگرگون کردن قلب بنده ای را اراده نماید، دگرگونش می سازد».

این روایت از نوّاس بن سمعان کلابی نیز، ضمن جایگزینی و پس و پیش کردن، در منابع متعددی وارد شده است (ابن ماجه، بی تا: ۱/ ۱۳۷؛ طبرانی، ۱۴۱۳: ۳۷۸؛ ابن خزیمه، ۱۴۱۴: ۱۱۹/۱؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۲/ ۳۱۷؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۳/ ۲۲۳؛ با عبارتی اضافه «و المیزان بید الرحمن، یرفع اقواماً ویضع الآخرين إلى يوم القيامة: ابن حنبل، بی تا: ۴/ ۱۸۴؛ ابن ماجه، بی تا: ۱/ ۱۳۷؛ بغوی، ۱۴۰۳: ۱/ ۱۶۶؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۴/ ۳۲۱؛ طبرانی، الف، ۱۴۰۵: ۱/ ۳۳۰ و ۳/ ۱۰۶؛ همو، ۱۴۱۳: ۳۷۸).

#### ۱۰. شاذ بودن

خبر شاذ، یکی از اقسام خبر واحد است که در برابرش خبر مشهور است. مفاد خبر شاذ، هرگاه معارض با مفاد حدیث مشهور باشد، حدیث مشهور مقدم می شود؛ اما اصطلاح شاذ، بنابر گفته سید حسن صدر، در بسیاری از موارد به حدیثی اطلاق می شود که فقها به مفاد و محتوای آن عمل نکرده باشند؛ هر چند صحیح و بدون معارض باشد (صدر، بی تا: ۲۲). مانند حدیث: «لَا وَاللَّهِ مَا نَقَصَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَطُّ (طوسی، ۱۳۶۴: ۴/ ۱۶۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۳/ ۲۷۵ - ۲۷۸)؛ به خدا قسم ماه رمضان هرگز دچار نقصان (۲۹ روز) نمی شود» که فقها



عمل به این خبر را صحیح ندانسته و آن را خبر شاذ می‌دانند، هر چند راوی اش ثقہ باشد. گاهی روایت شاذ به روایتی می‌گویند که راوی واحدی دارد. لذا گاهی دو یا چند روایت وارد شده که یک نقل مشهور و دیگری شاذ است. این شاذ بودن هم، چنان‌که می‌تواند به خاطر تقیه باشد، در مواردی، می‌تواند در اثر نقل به معنا باشد. مانند روایت زیر:

... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «الْأُمُّ وَالْإِبْنَةُ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا»؛ يَعْنِي إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ، ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، فَإِنَّهُ إِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ أُمَّهَا، وَإِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ ابْنَتَهَا (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۰/۸۲۵؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۷/۲۷۳؛ همو، ۱۳۶۳: ۳/۱۵۷)؛ مادر و دختر در ازدواج برابرند، تا زمانی که با مادر آمیزش نشده باشد، یعنی وقتی مردی با زن ازدواج کرد، و قبل از این‌که با او آمیزش کند، طلاقش دهد، اگر خواست می‌تواند با مادر ازدواج کند و اگر خواست می‌تواند با دختر ازدواج کند.

این روایت علاوه بر مخالفت با قرآن و تعارض با دیگر روایات، از نظر شیخ طوسی، از شدوذ نیز برخوردار است (طوسی، ۱۳۶۳: ۳/۱۵۸)؛ زیرا نزدیک به این روایت، روایت اشعری است که در آن آمده است:

... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «الْأُمُّ وَالْإِبْنَةُ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا. فَإِنَّهُ إِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ أُمَّهَا، وَإِنْ شَاءَ تَزَوَّجَ ابْنَتَهَا» (اشعری، ۱۴۰۸: ۹۹).

بخش میانی روایت پیشین در مقایسه با روایت اشعری، عبارتی اضافه دارد. عبارت «يَعْنِي إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ، ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا»، بنابر گفته غفاری صفت در شرح کتاب من لایحضره الفقیه، تفسیری از سوی راوی با نقل به معنای نادرست بوده است (ابن بابویه، ۱۳۶۷: ۵۳/۵).

لذا شاذ بودن، گاهی ثمره نقل به معنای نادرست بوده و می‌تواند از شاخص‌های نقل به معنا باشد.

### نتیجه‌گیری

آنچه موجب اختلاف ثبت حدیث در یک نسخه یا نسخه‌های مختلف حدیثی شده، طرق روایت است. هرچه طریق کمتر باشد، اختلاف الفاظ و گوناگونی آن نیز کمتر است. طرق روایات نشان می‌دهند که غالباً اختلاف الفاظ روایات، از سوی راویان در سلسله سند است، نه

از سوی صاحبان جوامع حدیثی. لذا در موارد فراوانی شاخص و ملاک ارزیابی روایات، به سند روایات مربوط می‌شود. به‌ویژه در مواردی که در سند روایت راوی نقل به معنا کننده باشد. لذا وجود راوی ناقل به معنا در سلسله سند، از شاخص‌های نقل به معناست. در مواردی هم چندین شاخص در تشخیص نقل به معنا بودن روایت، دخیل‌اند. چنین روایاتی از موارد حتمی نقل به معناست. شاخص‌هایی چون: اختلاف در یک نسخه، اختلاف در چندین نسخه، رکاکتی لفظی و معنوی، مخالفت با قرآن و روایات متواتر و شاذ بودن، گاهی نسبت به یک حدیث رخ می‌دهد.



## کتابنامه

۱. قرآن کریم. (۱۳۸۵ ش). ترجمه: سید محمد رضا صفوی. قم: نشر معارف.
۲. ابن ابی شیبہ، أبو بکر، (بی تا)، مُصنّف ابن أبی شیبہ، تحقیق: محمد عوامة، بی جا: بی نا.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۰۰ ق)، أمالی الصدوق، بیروت: اعلمی.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳ ق)، کتاب من لایحضره الفقیه، قم: جماعة المدرسين.
۵. ابن حبان، ابو حاتم، (۱۴۱۴ ق)، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، بیروت: الرسالة.
۶. ابن حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد، (بی تا)، مسند الإمام احمد، القاهرة: قرطبة.
۷. ابن خزيمة، ابوبکر محمد بن اسحاق، (۱۴۱۴ ق)، کتاب التوحيد، تحقیق: عبدالعزيز بن ابراهيم الشهوان، الرياض: مكتبة الرشد.
۸. ابن راهويه الحنظلي، اسحاق بن ابراهيم، (۱۴۱۲ ق)، المسند، تحقیق: عبدالغفور بن عبد الحق البلواشي، المدينة المنورة: مكتبة الإيمان.
۹. ابن شعبه حرّانی، (۱۴۰۴ ق)، تحف العقول، قم: جامعة المدرسين.
۱۰. ابن كثير القرشي الدمشقي، ابوالفداء اسماعيل بن عمرو، (۱۴۲۰ - ۱۹۹۹)، تفسير القرآن العظيم، تحقیق: سامی بن محمد سلامة، بی جا: دار طيبة للنشر و التوزيع.
۱۱. ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد، (بی تا)، سنن ابن ماجه، تحقیق و تعليق: محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دار الفكر.
۱۲. ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۴۱۰ ق)، لسان العرب، بیروت: دارالفکر.
۱۳. أبو خيثمة، زهير بن حرب، (۱۴۰۳ ق)، العلم، تحقیق: محمد ناصر الدين الألباني، بیروت: المكتب الإسلامي.
۱۴. ابونعيم، احمد بن عبدالله الإصفهاني، (۱۳۸۷ ق)، حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، بیروت: دار الكتاب العربي.
۱۵. احسايی، ابن ابی جمهور، (بی تا)، عوالی اللآلی، قم: سيد الشهداء.
۱۶. اشعری، احمد بن محمد بن عيسى، (۱۴۰۸ ق)، النوادر للأشعری، قم: مدرسه امام مهدي عليه السلام.
۱۷. بحرانی، يوسف بن احمد، (۱۴۰۵ ق)، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، تحقیق: محمد تقی مقرر ایروانی و سید عبد الرزاق، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۸. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۰۳ ق)، شرح السنة، تحقیق: شعيب الأرنؤوط و محمد زهير الشاوش، دمشق و بیروت: المكتب الإسلامي.

۱۹. بهبودی، محمدباقر، (۱۳۷۸ ش)، علل الحدیث، تهران: سنا.
۲۰. پاکتچی، احمد، (۱۳۹۴ ش)، فقه الحدیث مباحث نقل به معنا، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۲۱. ترمذی السلمی، محمد بن عیسی، (بی تا)، الجامع الصحیح سنن الترمذی، تحقیق: أحمد محمد شاکر و آخرون، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۲. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، (۱۴۱۱ ق)، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۳. حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۲ و ۱۴۰۹ ق)، تفصیل وسائل الشیعة، قم: آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۲۴. خطیب بغدادی، ابو بکر، (بی تا)، الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع، تحقیق: محمود طحان، الرياض: مكتبة المعارف.
۲۵. خطیب بغدادی، ابو بکر، (۱۹۷۴ م)، تقييد العلم، تحقیق: يوسف العث، بی جا: دار السنّة النبویة.
۲۶. دلبری، سید علی، (۱۳۸۹ ش)، «آسیب نقل به معنا در احادیث، عوامل و پیامدها»، مجله مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، شماره ۸۴، ص ۵۹ - ۹۲.
۲۷. ذهبی، شمس الدین، (۱۴۰۵ ق)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: شعيب ارتنوط و دیگران، بیروت: الرسالة.
۲۸. رازی، فخر الدین، (۱۴۲۱ ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۹. دارمی، ابي محمد، (۱۴۰۷ ق)، سنن الدارمی (مسند دارمی)، تحقیق: فواز أحمد.
۳۰. شهید ثانی، الشیخ زین الدین بن علی، (۱۴۰۹ ق)، منیة المرید، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۱. صدر، سید حسن، (بی تا)، نهاية الدراية فی شرح الوجيزة للبهائي، تحقیق: شیخ ماجد الغریاوی، قم: نشر المشعر.
۳۲. صدر، محمد باقر، (۱۴۱۷ ق)، بحوث فی علم الأصول، تحقیق: سید محمود هاشمی، قم: الغدير.
۳۳. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۹۳)، المیزان، بیروت: الأعلمی.
۳۴. طبرانی، أبو القاسم، (۱۴۱۳ ق)، الدعاء للطبران، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳۵. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۵ ق) (الف)، المعجم الأوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبد المحسن بن إبراهيم الحسینی، القاهرة: دار الحرمین.
۳۶. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۵ ق) (ب)، المعجم الكبير، تحقیق: حمدی السلفی، الطبعة الثانية، القاهرة: دارالنشر.
۳۷. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۳۶۳ ش)، الإستبصار، تحقیق: حسن موسوی خراسان، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۴ ش)، تهذیب الأحكام، تحقیق: حسن موسوی خراسان، تهران: دار الکتب الإسلامية.

۳۹. عاملی، محمد بهاء الدین، (۱۳۹۶ ق)، الوجیزه فی علم الدراية، قم: المكتبة الإسلامية.
۴۰. عبد الرزاق بن همام، أبو بكر، (۱۴۰۳ ق)، المصنّف، تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمی، بیروت: المكتب الإسلامي.
۴۱. غفاری، علی اکبر، (۱۴۰۳ ش)، تعلیقه بر بحار، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۴۲. قاضی النکری، الاحمد، (۱۴۲۱ ق)، دستور العلماء أو جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴۳. قرطبی، أبو عبد الله، (۱۳۸۴ ق)، الجامع لأحكام القرآن، تحقیق: أحمد البردونی وإبراهیم أطفیش، القاهرة: دار الکتب الإسلامیة.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۳۰ ق)، الکافی، تحقیق: مرکز تحقیقات دار الحدیث، به اهتمام: محمد حسین درایتی، قم: دار الحدیث.
۴۵. مامقانی، عبدالله، (۱۴۱۱ ق)، مقیاس الهدایة، تحقیق: محمد رضا مامقانی، قم: آل البيت.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴ ش)، بحار الأنوار، تهران: شرکت طبع بحار الأنوار.
۴۷. مجلسی، محمد تقی، (۱۴۰۶ ق)، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، تحقیق: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهاردی، قم: کوشانبور.
۴۸. مدیر شانہچی، کاظم، (۱۳۸۶ ش)، علم الحدیث، قم: جامعه مدرسین.
۴۹. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ ش)، أمالی، قم: کنگره شیخ مفید.
۵۰. مهریزی، مهدی، (۱۳۷۵ ش)، «نقل به معنا»، مجله علوم حدیث، ش ۲.
۵۱. نجفی، محمد حسن (۱۹۸۱ م)، جواهر الکلام، تحقیق: محمود قوچانی، تصحیح: سید ابراهیم، بی جا: بی نا.
۵۲. نصیری، علی، (۱۳۹۰ ش)، روش شناسی نقد حدیث، قم: وحی و خرد.
۵۳. النمری القرطبی، أبی عمر، (۱۴۲۴ ق)، جامع بیان العلم وفضله، تحقیق: أبو عبد الرحمن فواز أحمد زمرلی، بی جا: دار ابن حزم.
۵۴. نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۸ ق)، مستدرک الوسائل، قم: آل البيت.